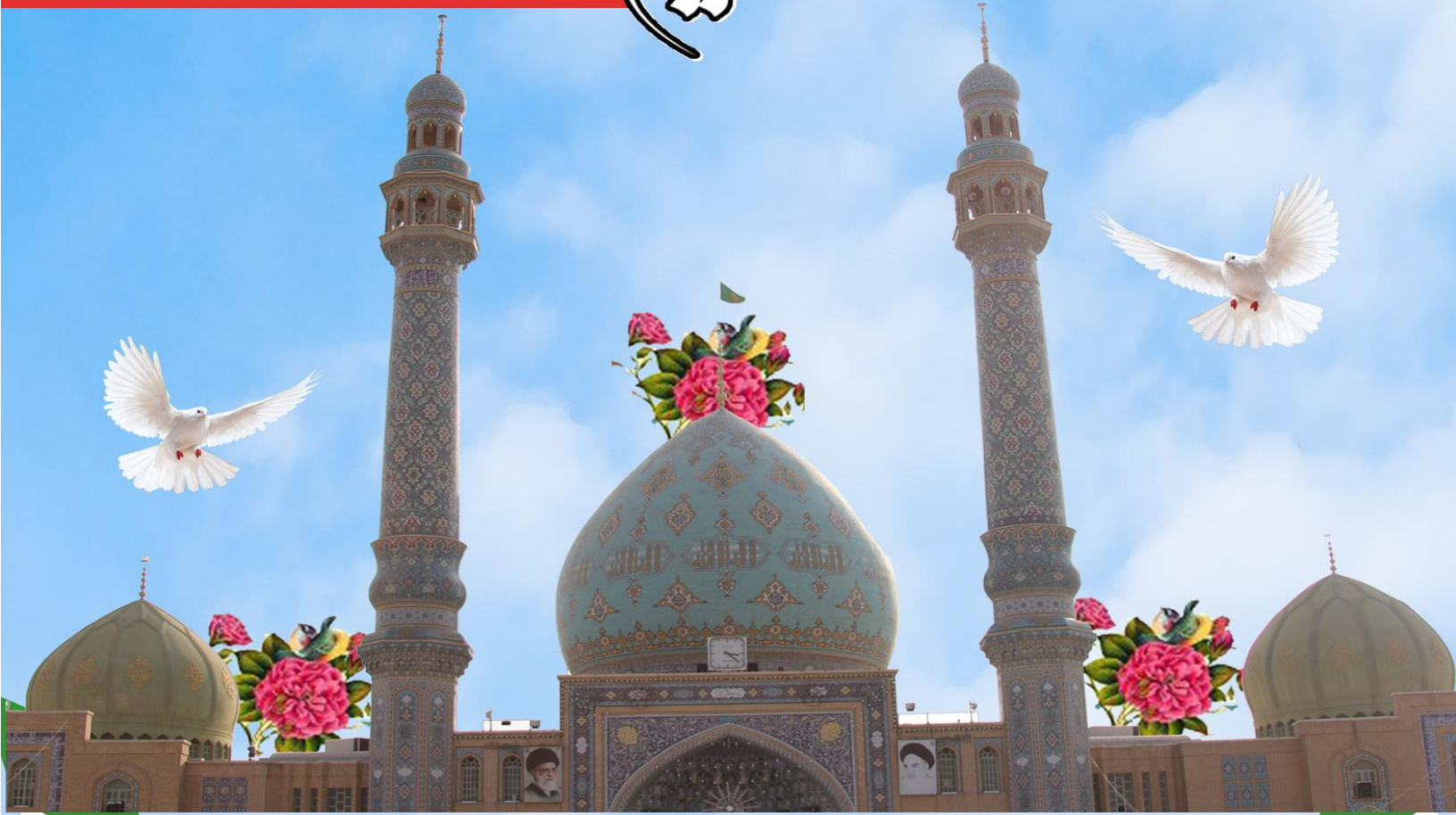


نشریه موسسه فرهنگی الرحمن
فصلنامه فرهنگی نسیم رحمانی

زمستان ۱۴۰۳، شماره ۳۸

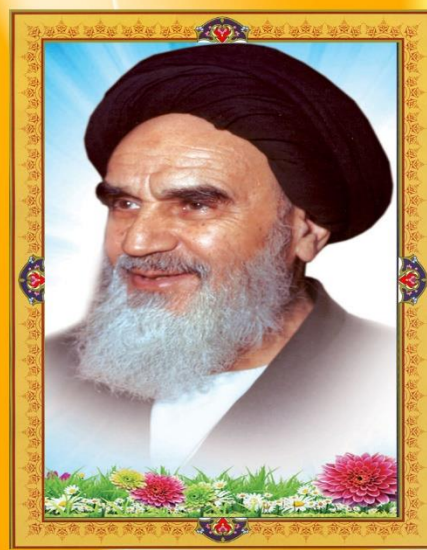
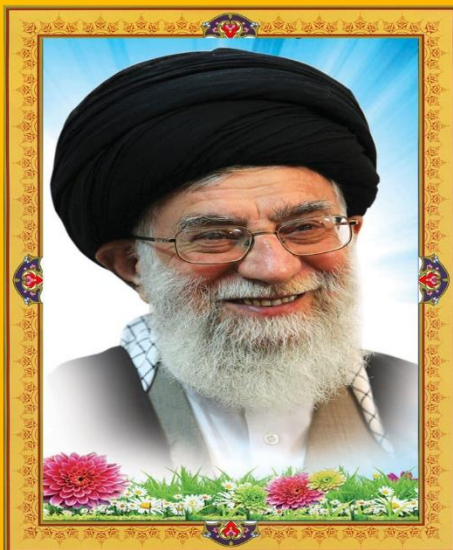
رحمانی



فی دههٔ التقربا اسلام



و اعیاد شعبان و میلاد امام زمان علیهم السلام مبارکباد.



مقام معظم رهبری دام ظلّه:

این طور نیست که ما خوف این را داشته باشیم که شکست بخوریم. اولاً که شکست نمی خوریم، خدا با ماست؛ و ثانیاً بر فرض این که «شکست صوری» بخوریم «شکست معنوی» نمی خوریم، و پیروزی معنوی با اسلام است، با مسلمین است.

امام خمینی قدس سره:

پیروزی نهایی وقتی است که اسلام، به همه ابعاد و به همه احکامش در ایران پیاده شود؛ و پیروزی بالاتر آن که در همه اقطار عالم، اسلام حکومت کند. اسلام مایه سعادت بشر است.



نام: احمد

نام خانوادگی: کشوری

تاریخ تولد: ۱۳۳۹

محل تولد: مازندران

محل شهادت: منطقه عمومی میمک

تاریخ شهادت: ۱۳۵۹

روبه صفتان زشت خو را نکشند

جز مرد حق که مرگش آغاز دفتر اوست.

هر روز ستاره ای را از این آسمان به پایین می کشند؛ اما باز این آسمان پر از ستاره است. این بار نیز در پی امر امام، دریایی خروشان از داوطلبین به طرف جبهه های حق علیه باطل روان شد و من قطره ای از این دریایم و نیز می دانید که این آقایان بی پایان است و هر بار بر او افزوده می شود. راه شهیدان را ادامه دهید که آنها نظاره گر شماستند مواظب ستون پنجم باشید که در داخل شما هستند بی تفاوتی را از خود دور کنید، در مقابل حرف های منحرف بی تفاوت نباشید. مردم کوفه نشوید و امام را تنها نگذارید. در راهیمایی ها بیشتر از پیش شرکت کنید. در دعاهای کمیل شرکت کنید. فرزندانان را آگاه کنید. و تشویق به فعالیت در راه الله کنید.

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند

پایان زندگی هر کسی به مرگ اوست





دعای که ابتدایش

باشد، رد نمی شود.

الدعوات، ص ۵۲

فصلنامه فرهنگی نسیم زمانی

صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی الرحمن

مدیر مسئول و سردبیر: جمال ایزدی

شورای تحریریه: جلیل ایزدی، فرج‌اله شگری، فاطمه ایزدی، رقیه پورولی، فاطمه زهرا رضوانی.

ویراستار: فاطمه ارشدی، فاطمه ایزدی.

دبیر اجرایی و طراح: رقیه پورولی

با تشکر از همکاران این شماره: فائزه (عصمت) زارعی، سمانه حسینی، مژگان استقامت، فاطمه کشتکار.

نشانی پستی: استان فارس- شهرستان پاسارگاد- سعادت شهر- بلوار علی‌آباد- مؤسسه فرهنگی الرحمن.

سرویس پیام کوتاه: ۰۱۸۶۳۰۰۰۷۶۵۰۰۰۳۰۰

پست الکترونیک: alrahmanfars313@gmail.com

نمابر: ۰۷۱۴۳۵۶۳۱۸۸

شماره تماس: ۰۷۱۴۳۵۶۷۴۵۴

www.alrahmanfars.com

صفحه

فهرست

۴

سخن مدیر مسئول

۵

ما روزهای جمعه تعطیلیم

۶

گوشه‌هایی از زیبایی‌های حضرت

۸

خدا کند که بیایی

۹

به نام شما

۱۰

لحظه‌ای تأمل

۱۱

حر انقلاب

۱۲

واردات مادر بچه‌ها

۱۳

عارفان گمنام

۱۴

این عکس‌ها حرف دارند

۱۵

عروسی‌های درینگ درینگ



سخن مدیر مسئول

انقلاب اسلامی ایران، نقطه عطفی هم در ایران و هم جهان اسلام به شمار می‌رود؛ انقلابی که با بهره‌گیری از ارزش‌های اسلامی و قیام حسینی توانست تحولی عظیم در منطقه ایجاد نماید.

امروز شاهد هستیم که مردم مظلوم غزه و لبنان با الگوگیری از مردم ایران در زمان پیش از انقلاب با حداقل امکانات ایستادگی کردند و پایداری آنها محقق شد.

همانطور که در آیه ۵ سوره مبارکه ابراهیم، خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «مردم را از تاریکی‌ها خارج کنید و به سوی نور هدایت نمایید» و در ادامه می‌فرماید: «روزهای خدا (تجلی قدرت او در قهر به کفار و تجلی لطف او بر مومنان) را یادآوری کن!» آری انقلاب اسلامی، افق روشنی از رحمت خدا بر مردم ایران بود.

رهبر انقلاب درباره دهه فجر می‌فرمایند: «هر روزی از روزهای این دهه - مخصوصاً روز بیست و دوم بهمن - ایام‌الله و خاطره‌های فراموش‌نشدنی برای ملت ایران هستند. حقیقتاً ملت ما در این دهه جان گرفت.»

امسال چهل و ششمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی با اعیاد خجسته شعبان همزمان شده است و خاتمه این دهه با میلاد منجی عالم بشریت، حضرت مهدی صاحب‌الزمان علیه السلام تقارن پیدا کرده است و این تقارن باعث شده تا این جشن را با عنوان جشن «حضور تا ظهور» بگیریم.

ان شالله ملت ایران در روز دوشنبه مصادف با ۲۲ بهمن ماه، حضور با شکوه خود را در این راهپیمایی به نمایش خواهند گذاشت.

به امید اینکه این حضور باشکوه و یکپارچه و وحدت ملی در نظام اسلامی و انقلاب به انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام متصل شود و جشن برپایی حکومت عدل الهی را در عصر حضور حضرت قائم علیه السلام پاس بداریم.

آمین یا رب العالمین



ما روزهای جمعه تعطیلیم

ابوالفضل زرویی نصر آباد

ما وارثان وحی و تنزیلیم
عاشق ترین مردان این ایلیم
مردم تمام از نسل قایلند
ما چند تا، فرزند هاییلیم
آن دیگران ناز و ادا دارند
ما بی قر و اطوار و قنبیلیم
در بین ما یک عده هم هستند...
این روزها مشغول تعدیلیم
در این دویدن ها رسیدن نیست
عمری است ما روی تردمیلم
آخر کجا می آیی آقا جان؟
بگذار، ما مشغول تحلیلم
دنیا به کام قوم دجال است
ما هم که با دجال فامیلیم
درس «پیام نور» تان از دور
خوب است، ما مشتاق تحصیلیم
آقا، شما تفسیر قرآنید
البته ما قائل به تأویلیم
نه عالم احکام قرآنیم
نه عامل تورات و انجیلیم
گفتند: شرط راستی، مستی است
ما هم که ذاتا مست و پاتیلیم
در کل، زمین مصر است و این مردم
یاران فرعونند و ما نیلیم

این ها اگر کرم اند، ما ماریم
آن ها اگر مورند، ما فیلم
فیلم در نطق سخن اما
وقت عمل طیرا اباییلم
در حفظ ما باید به جد کوشید
ما نقطه حساس آشیلیم
«آدم شدن» یک ایده نوپاست
ما هم نهادی تازه تشکیلم
سیصد نفر «آدم» که شوخی نیست
مستلزم تغییر و تبدیلم
تعجیل، کلاً کار شیطان است
اصلاً چرا مشتاق تعجیلیم؟
وقتش که شد، آن وقت می گوییم:
آقا بیا کم کم که تکمیلیم
وقت عمل هم می رسد اما
فعلاً به فکر حفظ و ترتیلیم
آخر چطوری حرف حق؟ وقتی
مشغول ذکر و ورد و تهلیلم
ما با همین حالت که می بینید
مستوجب تشویق و تجلیلم

صندوق عهد و رأی اگر باشد
یاران داوود و سموئیلیم
توی صف عشاقان از صبح
ما صاحبان ساک و زنبیلیم
بعضی به نامت، بارشان شد بار
ما تازه فکر بار و بندیلیم
کار غنایم را به ما بسپار
چون خبره در تقسیم و تحویلیم
باد هوا خوردن که ممکن نیست
آخر مگر ماها حواصیلیم

گفتند: روز جمعه می آیی
ما روزهای جمعه تعطیلیم... ●

گوشه‌هایی از زیبایی‌های ظاهری حضرت مهدی علیه السلام

امامی داریم که هم جمال دارد در حداعلای آن و هم کمال در غایت آن، هم صورت زیبا و نورانی دارد و هم سیرت پر بار و نورانی، هم دست خدمت و مهربانی بر خلق دارد و هم ایمان عمیق و سرشار از معنویت به سرمنشأ معدن عظمت؛ خدای جلیل و جمیل.

۱. زیباروی نورانی

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله او را مظهر زیبایی اهل بهشت می‌داند: «الْمَهْدِيُّ طَاوُوسٌ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَلَيْهِ جَلَابِيبُ النُّورِ؛ (۱)

«مهدی طاووس (زیبائی و جمال) اهل بهشت است که جامه‌هایی از نور او را در برگرفته است.»

درباره چهره آن حضرت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي وَجْهَهُ كَالْقَمَرِ الدَّرِّيِّ؛ (۲)

«مهدی از نسل من است. سیمایش چون ماه تابان است.»

و امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ الشَّعْرِ يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكَبَيْهِ وَ نُورٌ وَجْهِهِ يَعْلُو سَوَادَ لِحْيَتِهِ؛ (۳)

«زیبا چهره و زیبا موی است و موی او بر شانه‌هایش فرو ریخته و درخشندگی چهره‌اش بر سیاهی محاسنش غلبه می‌کند.»

۲. فال زیبای صورت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَكْحَلُ الْعَيْنَيْنِ كَثُ اللَّحْيَةِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ؛ (۴)

«دیدگان مبارکش سرمه کشیده، محاسن مبارکش پرمو و بر گونه راست او یک خال است.»

و امام علی علیه السلام فرمود: «مهدی دیدگانی مشکی، موهایی پر پشت، چهره‌ای چون ماه تابان، پیشانی باز و درخشان، خالی بر گونه

راست دارد (۵)»

۳. قامت موزون

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: «لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ وَلَا بِالْقَصِيرِ اللَّازِقِ بَلْ مَرْبُوعُ الْقَامَةِ مُدَوَّرُ الْهَامَةِ وَأَسِعُ الصَّدْرُ صَلَتْ الْجَبِينِ

مَقْرُونُ الْحَاكِجَيْنِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ كَأَنَّهُ قَتَاتُ الْمِسْكِ عَلَى رَضْرَاضَةِ الْعَنْبَرِ؛ (۶)

«دراز قامت بلند و کوتاه قامت چسبیده [به زمین] نیست؛ بلکه میان قامت است، سیمایی گرد، سینه‌ای فراخ، پیشانی ای باز و

ابروانی به هم رسیده دارد و خالی بر گونه راست اوست چون دانه مشک که بر قطعه عنبر متراکم ساییده شده است.»

۴. چهره جوان و تغیر ناپذیر

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْبَلِيَّةِ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ صَاحِبُهُمْ شَابًا وَ هُمْ يَحْسَبُونَهُ شَيْخًا كَبِيرًا؛ (۷)

«از امتحانات بزرگ [خداوندی] است که صاحبشان به صورت جوانی ظاهر می‌شود، در حالی که آنها او را پیری کهنسال تصور

می‌کنند.»

و در حدیث دیگر فرمود: «در صاحب الزمان نشانی از حضرت یونس هست و آن اینکه بعد از غیبتش، به صورت جوانی ظاهر می‌شود. (۸)»

۵. قدرت بدنی

در این باره امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشَّيْخِ وَ مَنْظَرِ الشَّبَابِ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا وَلَوْ صَاحَ بِالْجِبَالِ تَدَكَّدَكَتْ صُخُورُهَا لَا يَضَعُ يَدَهُ عَلَى عَبْدٍ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ كَزَبْرِ الْحَدِيدِ؛ (۹)

«اقتائم علیه السلام هنگامی که ظهور می‌کند، در سن کهولت خواهد بود؛ ولی با سیمای جوانی و نیروی بدنی قوی که اگر دستش را به سوی قوی‌ترین درخت روی زمین بکشد، از ریشه بر می‌کند و اگر بر کوه‌ها بانگ بزند، سنگ‌هایش فرو ریزد. دستش را بر هیچ بندهای نمی‌گذارد، جز آنکه قلبش چون قطعه آهن محکم و استوار می‌گردد.»

از این روایت، ولایت تکوینی حضرت بر جهان هستی فهمیده می‌شود.

۶. بوی فوَش

امام رضا علیه السلام فرمود: «و تَكُونُ رَائِحَتُهُ أَطْيَبَ مِنْ رَائِحَةِ الْمِسْكِ؛ (۱۰)

«بوی خوش او از بوی خوش مشک معطرتر است.»

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ

منابع:

۱. مکیال المکارم، ج ۱، ص ۶۷.
۲. مکیال المکارم، ص ۶۷.
۳. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۶.
۴. منتخب الاثر، ص ۱۶۶.
۵. منتخب الاثر، ص ۱۸۶.
۶. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳ و ۱۹.
۷. منتخب الاثر، ص ۲۵۸.
۸. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۷.
۹. منتخب الاثر، ص ۲۲۱.
۱۰. إلزام الناصب، ص ۹.



خدا کند که بیایی

سلام بر مهدی موعود!

بر تک دانه تسبیح هستی

بر مروارید پنهان خدا.

سلام مولای من!

سلام پدر دوست داشتنی!

سلام دلگرمی لحظات پریشانی!

چه زیباست انتظار آمدنت!

چقدر سازنده و امیدبخش است نفس کشیدن در هوای بودنت!

می‌خواهم

سبکبار شوم

تا آنگاه که

با تو

روبرو می‌شویم

چون پروانه‌ای

عاشق و رها باشم.

مثل همه عاشق‌ها

که در عمق چشمان دلفریبت،

ذوب شدند

و لبخند رضایت

بر قلب مبارکت نشانند.

پدر!

جهان محتاج آغوش امن توست.

کی می‌آیی و جان‌های تشنه را سیراب می‌کنی؟

فائزه (عصمت) زارعی

به نام شما

زمانه قرعه نو می‌زند به نام شما
خوشا شما که جهان می‌رود به کام شما
درین هوا چه نفس‌ها پر آتشست و خوشست
که بوی عود دل ماست در مشام شما
تنور سینۀ سوزان ما به یاد آرید
کز آتش دل ما پخته گشت خام شما
فروغ گوهری از گنج‌خانه دل ماست
چراغ صبح که بر می‌دمد ز بام شماست
ز صدق آینه کردار صبح خیزان بود
که نقش طلعت خورشید یافت شام شما
زمان به دست شما می‌دهد زمام مراد
از آنکه هست به دست خرد زمام شما
همای اوج سعادت که می‌گریخت ز خاک
شد از امان زمین دانه‌چین دام شما
به زیر ران طلب زین کنید اسب مراد
که چون سمنند زمین شد سپهر رام شما
به شعر سایه در آن بزمگاه آزادی
طرب کنید که پرنوش باد جام شما

شاعر: هوشنگ ابتهاج



لحظه‌ای درنگ

التماس دعا

افسوس که همه برای برآورده شدن حاجت شخصی خود به مسجد جمکران می‌روند و نمی‌دانند که خود آن حضرت چه التماس دعایی از آنها دارد که برای تعجیل فرج او دعا کنند.

دلیل دیگر صفا

کتاب که گران شد صف نکشیدیم! و این تنها دلیلی است که عمرمان در بسیاری از صفاها تلف شده و خواهد شد.

بندگی خدا

در همه عالم بروید بگردید انحراف دینی و فکری را در کسی پیدا کنید که مبتلا به غرور نبوده و کسی را پیدا کنید که مبتلا به غرور شده و یک مفسده اجتماعی ایجاد نکرده باشد! آنچه باعث سعادت دنیا و آخرت‌مان می‌شود بندگی خداست.

دشمنان مشغول کارند

در جاده انقلاب روی تابلو نوشته است: جاده لغزنده است، دشمنان مشغول کارند. با احتیاط برانید. با دنده لچ حرکت نکنید. سبقت ممنوع، دیر رسیدن به پست و مقام بهتر از هرگز نرسیدن به امام است. حداکثر سرعت، بیشتر از سرعت ولای تفقیه نباشد. اگر پشتیبان ولایت فقیه نیستید لاقلاً کمربند دشمن را نبندید. ضمناً با وضو وارد شوید؛ این جاده مطهر به خون شهداست.

وابسته

استادم گفت: وابسته خدا بشید!

گفتم: چگونه؟

گفت: چگونه به یک نفر وابسته می‌شوی؟

گفتم: وقتی زیاد با او حرف می‌زنم، رفت و آمدی زیاد دارم.

استاد در یک جمله گفت: رفت و آمدت را با خدا زیاد کن!

منسوب به شما

مرد ثروتمندی غلام بدکرداری داشت که در دل از او ناراضی و از رفتارش آزرده بود.

یک زور برایش خبر آوردند که چه نشسته‌ای که عده‌ای مشغول کتک زدن غلامت هستند. مرد با شتاب برخاست و برای دفاع

از غلامش به میدان رفت. به او گفتند: تو که از او دل خوش نبودی و از نافرمانی‌هایش ناله می‌کردی؟!!

گفت: با همه بدی‌اش منسوب به من است، مال من است، علام من است؛ هر چند به حرفم گوش نمی‌دهد، اما آبروی او آبروی من است.

یا صاحب الزمان مهدی جان!

همه ما آلوده‌ایم؛ ولی منسوب به شما می‌باشیم، رعیت شما می‌باشیم. دعا بمان کنید تا با اعمالمان زینت‌بخش شما باشیم.

حر انقلاب

او را جاهل و لوطی تهران می‌شناختند همانند خیلی‌های دیگر. اما گویا یک تفاوتی داشت که او را از بقیه متمایز ساخته بود. احترام او به حضرت اباعبدالله! احترام و ادبش باعث نجات شد. همان دلیلی که باعث نجات حر شد. می‌گویند هنگامی که حربین یزید ریاحی روبه روی امام حسین قرار گرفت و حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند سر به زیر انداخت و ادب کرد و گفت: من به مادرت توهین نمی‌کنم.

شاید همین باعث نجاتش شد.

وقتی سران مملکت جلسه گذاشتند تا با طیب زد و بند کنند و وادارش کنند که بگوید خمینی به من پول داده تا بارفروش‌ها را تیر کنم، زیر بار نرفت و آنروز در دادگاه رو به سرهنگ نصیری گفت:

حرف‌های شما درست؛ اما ما در قانون مستی‌گری، با

بچه‌های حضرت زهرا در نمی‌افتیم.

من این سید را نمی‌شناسم؛ اما با او در نمی‌افتم. فردا شب صدایی

از سلول طیب آمد. فهمیدم برای اعدام می‌برندشان.

وقتی می‌رفتند، طیب به میله سلول من زد و گفت: محمد آقا! اگر یک روز

خمینی رو دیدی، سلام منو بهش برسون و بگو خیلی‌ها شما رو دیدند و

خریدند، ما ندیده شما را خریدیم.

ترسیمی از عاقبت به فیری

شعبان بی‌مخ و طیب هر دو بزن بهادر تهران بودند. اما سرانجامی متفاوت داشتند.

یکی از آنها در گوشه‌ای از آمریکا بی‌نام و نشان دفن شد و ننگ ملت را خرید و

دیگری (طیب) سر به عشق خمینی نهاد و در جوار سیدالکریم عبدالعظیم حسنی

آرمید (۱۳۴۲/۰۸/۱۱) و نقل جوانمردی‌اش گوش به گوش در تاریخ حریت و آزادگی

نقل خواهد شد. این همان قانونی است که حربین یزید را از شمر و عمر بن سعد

جدا کرد و آنچه در تاریخ می‌ماند رسم جوانمردی و آزادگی و در یک کلمه

خوبی‌هاست.

منبع: سایت آرینی

واردات مادر بچه‌ها از چین!

فالگیر خیره به کف دست‌های دختر گفت: دانشگاه قبول می‌شوی... خانم مهندس... بعد هم خانم دکتر؛ ماشین داری، کارت خوب می‌شود، عاشق داری چندتا، محلشان نمی‌گذاری، رئیس می‌شوی و... فالگیر باهوش‌تر از این بود که به یک دختر امروزی بگوید مادر می‌شوی؛ چند تا بچه می‌بینم یکی از یکی نازتر. این حرفها را جدیداً از تقدیر دخترها حذف کرده بود. قدیم اینها را می‌گفت و دخترها لبخند محجوبی می‌زدند و پول می‌دادند اما حالا دوره‌اش تمام شده. چرا دختر باید دلش بخواهد مادر بشود وقتی مادر را گره زده‌ایم با هزار جور درد و رنج و فلاکت؟ نشان افتخار سلطان غم با یک اشک روی گونه و نگاه به در. نگاهی به کلیشه‌سازی فرهنگی و قومی‌مان از کاراکتر مادر بیندازید؛ آخر همه مصائب، واقعاً میم مثل مادر؛ یک تصویری ساخته‌ایم که طرف خیال می‌کند باید با خودش و همه خوشی‌های عالم و زندگی شخصی خداحافظی کند و سرتا پا بشود گذشت، سرتا پا بشود نگرانی و تشویش تا مادر خوب تلقی شود. کدام دختر عاقل امروزی حاضر است این جهنمی که ما ساخته‌ایم را بغل کند که بهشت را بگذارد زیر پایش؟ سریال‌های تلویزیونی شبانه را که نقش مهمی در الگوسازی مردم دارند، نگاه کنید؛ یا اصولاً بچه ندارند یا اگر دارند حضور بچه‌ها برای تشدید تنش است؛ وسط یک صحنه‌ای که همه چی ریخته به هم، یک بچه‌ای هم شلوغ‌کاری می‌کند و معمولاً مثل جن‌زده‌ها از در و دیوار می‌رود بالا که قهرمان قصه برسد به مرز کلافگی و بدبختی. کاربرد دیگر بچه‌ها در سریال‌های شبانه، در سکانس‌های تراژیک است؛ در اوج غم پدیدار می‌شوند، چند دیالوگ محزون می‌گویند تا چاشنی تراژدی برای جوشش اشک فراهم شود. واقعاً آدم چرا باید یکی از این عوامل تراژیک تنش‌زا را دلش بخواهد در خانه داشته باشد؟ کدام دختر امروزی است که دلش برای یکی از این شیاطین کوچک غنج برود؟ تصویر یک مادر فعال و پرشور امروزی که در خانه و بیرون زنده است، پرتحرک و شاد با بچه‌هایش بازی می‌کند، کتاب می‌خواند، بیرون می‌رود و مهمتر از همه، از لحظه‌های لذت می‌برد، چه قدر در تلویزیون و سینمای ما کم است! یکی که زندگی شخصی و آینده شغلی و تحصیلی خودش را دارد و مادری هم می‌کند یا حداقل تصویر یکی که به سختی دارد اینها را باهم جمع می‌کند، در کدامیک از این محصولات فرهنگی هست؟ یک نوع مادر انتحاری درست کرده‌اند که طرف نتیجه آزمایش را که می‌گیرد، خیال کند نارنجک بسته به شکمش که برود زیر تانکی که همه درس و کار و شخصیتش را له می‌کند! گذشت، فداکاری، رنج، فقط این را دارند که درباره مادر بگویند. پس عشق و شیرینی و لذتی که در مقابل این گذشت می‌گیرد کجا رفته؟ اگر همین جور به این تصویر قدیمی پشت تریلی و وانت از مادر ادامه بدهند، زنها تصمیم می‌گیرند غیر از نقش معشوقه، تن به هیچ نقش دیگری ندهند و احتمالاً مجبور می‌شویم مادر بچه‌ها را به صورت انبوه از چین وارد کنیم!

منبع: نشریه آشنا



عارفان گمنام و مردان بی ادعا

شهدای ماه اسفند



❖ شهید حمید باکری

۶ اسفند

❖ شهید حسین خرازی

۸ اسفند

❖ شهید امیر حاج امینی

۱۰ اسفند

❖ شهید حاج ابراهیم

همت ۱۷ اسفند

❖ شهید حجت الله رحیمی

۱۸ اسفند

❖ شهید عبدالحسین برونسی

۲۳ اسفند

❖ شهید حاج عباس کریمی

۲۴ اسفند

❖ شهید مهدی باکری

۲۵ اسفند

لقاء الله مبارک شما باد،

هدیه به روح مطهرشان صلوات

این عکس ها حرف دارند...



عروسی‌های درینگ درینگ

در درینگ درینگ هم ورشکستگی همان معنایی را دارد که در سایر نقاط جهان. بی پولی و بدبختی و فلاکت و فرار از دست تمام طلبکارها، کمترین مضرات حاصل ورشکستگی است. البته رسیدن به این جناب ورشکستگی راه‌های مختلفی دارد؛ مثلا حسابدار کارخانه‌ات یک شبه همه دخل کارخانه را سرازیر کند ته جیب خودش یا کسی در مملکت اختلاس کند و یا اینکه مثلا بخواهی فرزندت را سرو سامان بدهی. بله... درست متوجه شدید... یکی از راه‌های چنگ انداختن به دامن زمین گیرکننده ورشکستگی درینگ درینگ، ازدواج است. اصلا این کشور به هر چه پایبند نباشد به رسم و روسومات، گره عجیبی خورده و پایش طوری وسط روسومات فضایی گیر است که مریخی‌ها هم این روزها شک کرده‌اند آنها فضایی واقعی هستند یا درینگی‌ها.

-این چه حرفیه خانم درینگ جااااا...هم دختر مال خودتونه هم پسر...

-خب پس من برم به پسرم بگم جواب دختر خانم شما مثبته دیگههههه...

-بله. خدا رو شکر انگار همین چهل پنجاه باری که خانواده شما تشریف آوردن منزل ما و ما اومدیم خونه شمااااا، دخترم از پسرتون خوشش اومده...ان شالله که هر چی خیره پیش بیاد...

همه چیز آماده برپایی یک جشن هر چند مختصر اما شاد بود. آقا درینگ تقریبا شصت و هفتمین خواستگار درینگ خانم بود. سخت گیری‌ها کم و بیش زیاد خانواده اجازه نمی داد زندگی دختر قصه ما سر و سامان بگیرد.

-خانم جان این یکی خواستگار که خوب بود چرا در گوش این دختر رَجَز میخونی که بگو نه بگو نه؟

-اااااااا...آقااااا...مگه دختر دسته گلم از سر راه آوردم که بدمش به این یاروووو! از مدل موهاش خوشم نیامده و تماااا...

البته فقط مامان درینگ نبود که به‌طور مداوم آنگ روی خواستگارهای درینگ خانم میگذاشت. اصلا در این یک مورد، کل اعضای فامیل حتی نوه نتیجه‌های بانو درینگ مرحوم که سال‌ها پیش سگته قلب و مغز را با هم زده و فوت شد هم نظرشان مورد احترام بسیییییییار بود.

-پسرم این یکی خوب بوداااا...موهاشم خوشکل بود...

-مامااااا! بچه‌های محل می‌گن این پسره وقتی بچه بوده تو کوچشون خاک بازی می‌کرده، یه کامیون پلاستیکی داشته هی خاک می‌ریخته تو گاریش می‌برده یک متر اونطرفتر خالی می‌کرده، آخه خاک بازی شد بازی؟!!

-اااا...مادر خوب تو هم عاشق شنا بودی همش آب بازی می‌کردی....

-آب تمیزه مادر من...پس حفظ نظافت و بهداشت فردی چی می‌شه؟ اصلا از کجا معلوم کسی که این همه تو خاک چرخیده ایدز نداشته باشه؟؟؟

اما این آخرین خواستگار خیلی خوب توانسته بود نظر همه را جلب کند و موفق به دریافت جواب مثبت شود. درینگ خانم خوشحال بود که آقا درینگ کاملا بی‌نقص از آب درآمد. القصه، جواب مثبت که به گوش آقا داماد رسید از خوشحالی مدت مدیدی را در کما به سر برد. آخر کم چیزی نبود. کسب جواب مثبت آن هم از خانواده درییییییینگ مثل کسب قهرمانی هزاران دوره مسابقات کشتی سنگین وزن جهان بود.

-درینگ جان حاضر شو بریم یه چیزای جزئی تو جهیزیت کم هست بخریم...

-ماماااان...زنگ زدی کامیون بیاد یا باید هر چی می‌خریم هی کول کنیم دنبال خودمون بکشونیم اینور اونور؟

-نگران نباش ماماااا...یه درینگ جون که بیشتر ندارم باید براش سنگ تموم بزارم.

گاز آنتیک، یخچال دو درب توووپ، ماشین ظرفشویی نااز، تلوزیون قشششنگ، فرشای رنگارنگ، بوووفه، ظروف اعلاایی چینی و بلور واسه تو بوووفهههه...تازه عروس است دیگه. دوست داشت بهترین و مجلل ترین جهیزیه در منزل او باشد. دلش می‌خواست چشم دوست و آشنا خیره بماند که به به عروس به این خوش سلیقگی کجا بوده ما ندیدیم!

-آقا قیمت اون لباسشویی اتوماتیک چند هست؟

-کدوم؟ اون وسطیه؟

-نه، اون یکی...سمت چپ که از آخر اول هستاااا.

-اونم جرینگ درینگ.

-چقققد زیاللااا...! همون وسطی چنده؟

-جرینگتا..

-بخشید اینکه دم در گذاشتید، اینا قیمتشون چنده؟

-اونم جرینگ درینگ ناقابل...

نگاه عروس خانم به صورت مادرش ثابت ماند. کم کم داشت به یکه تشت پلاستیکی ساده راضی می‌شد.

-مامان بیا بریم اول یخچالا رو ببینیم بعد بیایم دنبال این چیزا.

دو روز کامل همه بازر را زیر و رو کردند. بالاخره درینگ خانم یک یخچال دو درب توپ را پسندید. گاز و ماشین ظرفشویی را هم از همان فروشگاه خریده و پکراست رفتند سراغ فرش.

چه نقش و نگارهایی! طرحهایی جدیدی که هر کدامشان برای خودشان یک تابلو بودند تا فرش. خلاصه که در کمتر از پانزده روز حدود جرییییییینگ درینگ صرف خرید جهیزیه شد. هنوز خیلی چیزها از قلم افتاده بود. مثلاً نخ دندان، دکمه های تزئینی، شمع جادویی، روبان و...

-درینگ جان حاضری؟ خانواده آقا درینگ دم در منتظرن تا بریم خرید حلقه و آینه شمعدون...زود باش دیگه دخترم.

شب وقتی خسته و کوفته برگشتند صورت غمگین عروس خانم حاکی از نارضایتیش بود. نه مدل حلقه‌ها را می‌پسندید و نه از شکل آینه شمعدان‌ها خوشش آمده بود. متنفر بود از خریدی که خواهر شوهر سرش را بگذارد در گوشش و بگوید "داداشم که بانک نزده، ول خرجی نکن".

عروس و داماد قصه کجا هستند؟ مگر نه اینکه این همه اتفاق به خاطر شروع زندگی مشترک این دو کیوتر عاشق افتاد و بس؟ خدا را شکر آنها به خوبی و خوشی سرگرم زندگی خودشانند و منتظر سیسمانی نی نی کوچولویی که مادر عروس خانم باید مرحمت بفرمایند. چه می‌شود کرد؟ تا بوده نسل در نسل درینگ درینگ اوضاع همین بوده. مردم مجبورند فرش زیر پایشان را هم

که شده بفروشد و خرج مجلس‌های مرسوم عروسی فرزندان‌شان کنند. اصلاً کلاه خودتان قاضی! مگر جشن عروسی بدون دعوا و قتل و اینطور چیزا شدنی است؟؟؟...خب رسم است دیگر! مجبورند...مجبووووووور.. می فهمید؟؟؟

همه چیز تکمیل شده و فامیل منتظر جشن عقد بودند که نوه آخری خاله جان درینگ با جشن در منزل مخالفت کرده و اینطور مراسم را بی کلاسی دانست. از آنجا که عروس خانم هم بین دوست و آشنا آبرو داشت پس با برپایی مراسم در یک تالار شیک و مجلل موافقت شد.

-والا...مگه می شهههه!!! بیچاره دخترم مراسم خواستگاری مفصل که نداشت، بله برونشم که دوپست سیصد نفر بیشتر نبودن...وای خاک بر سرم...عقد با هفتصد نفر!!! مگه میشهههه؟؟؟

-درینگ خانم لطفا درک بفرمایید... ما تمام دارو ندارمون خرج خرید دو تا حلقه و یه دست آینه شمعدون و یه آپارتمان صد متری شده. به پیر به پیغمبر دیگه چیزی واسه کرایه تالار اونم توی "درینگ شهر" نمونده...

-والا...آقا درینگ همچین می گین درینگ شهر انگار درینگ شهر کجا...س...تازه شانس آوردین که درینگ جون دست رو تالار اون یکی درینگ نداشت...تاااازه دست و پاتون جمع کنین آقا ما می خوایم عروسی دخترمون تو سواحل درینگ باشه هااا...

-سواحل درییییینگ!!!

مرغ درینگ خانم یک پا بیشتر نداشت. از آنجا که پدر عروس خانم هم اوضاع مالی‌اش با خرید یک جهیزیه کامل و مفصل کاملاً قاتی پاتی شده بود، پدر داماد را درک می کرده لذا لب باز کرد و یک جمله هم او گفت.

-کوتاه بیا خانم جان والله با این شرایط حاکم بر اقتصاد کشور اون جهیزیه ای که درینگ جان پسندیدن، منم دیگه حتی یه جرینگ ندارم...

-ای وای...ای وای...تو هم رفتی تو جبهه مخالف؟

-جبههههه!!!

ناگهان در یک چشم به هم زدن هر چهار برادر درینگ خانم با شنیدن کلمه "جبهه" مجهز به نیزه و بند ساچمه و چماق و چاقو ریختند وسط سالن. پدر داماد از این پاتک ناگهانی ترسید از شدت ترس چهار ستون بدنش لرزید خیلی زود با همه موارد موافقت کرده و قرار جشن عقد گذاشته شد.

پس از پرداخت هزینه‌های مربوط به دفتر ازدواج، یک متر پارچه ابریشم خالص هم به سفارش خواهر شوهرها به منظور گرفتن روی سر عروس و داماد و قند ساییدن، خریداری شد به ارزش متری جرییییینگ درینگگگگگ.

عسل اعلاهی کوه‌های درینگ شرقی و نبات خالص درینگ غربی. شمعی‌های جادویی که نزدیک بود زیبایی‌شان چشم همه چشم و هم چشم‌هایشان را از کاسه در آورد.



تور عروس خانم از حریر کشور درینگستان آن هم بطور واقعا سفارشی و کت و شلوار آقا داماد از پارچه مرغوب اون یکی درینگستان. کفش‌هایی ساخته شده از پوست عنکبوت درینگ. تاج عروس از مروارید اصل دریای درینگ. خنچه عقدی که خود استاد درینگ شخصا با دست‌های مبارکش ساخته بود. کیک چهل طبقه جرینگ درینگ...

جشن عقد با میمنت و مبارکی انجام شده و بالاخره بعد از یک هفته تشریف فرمایی عروس و داماد در مهمانی‌های شام و ناهار فامیل، قراره مراسم عروسی در سواحل کشور درینگ گذاشته شد.

-وای خاک بر سرم این سر و صداها چی‌ههههه؟

-انگار دعوااااا!

مادر آقا داماد بادی به غیغ انداخت و هیکل سنگینش را روی تخت تکانی داد و با چنان تکبری رو به مادر عروس خانم جواب داد:

-والله ما که تو کل فامیل کسی که دنبال دعوا باشه و مراسم مردم خراب نداریم...حتما از طرف شماااا...

خبر آمد که پسرها خواسته اند با موتور راهی سواحل درینگ شوند و پدرهای عروس و داماد مخالفت کرده‌اند حاکی بر این که خودمان جرینگ درینگ هزینه کرده و هواپیمای شخصی گرفته‌ایم چون حوصله تصادف مصادف کسی آن هم در راه‌های پر چاله چوله کشور را نداشته ایم پس همه بدون استثناء باید هواپیما سواری کنند. از آن طرف هم آقایان محترم چون شیشه‌های الکل مخصوص به خودشان را به همراه داشته‌اند با مخالفت کارکنان شرکت هوایی روبرو شده و نمی‌توانند شیشه‌ها را بیاوردند. و از طرف سوم هم، جوان‌ها با یکدیگر درگیر شده‌اند که حالا شیشه‌ها کجا امانت بمانند؟ لذا دعوایی سختی بینشان در گرفته و این وسط سه نفر به ضرب چاقو را از پا در آمده که یکیشان در دم جان باخته و حال یکی وخیم و آن یکی هم از ترس متواری شده است. حالا مانده‌اند دو خانواده عروس و داماد که از نظر پلیس مسبب تمام این اتفاقات بودند.

سال‌هاست که پدر عروس به اتفاق پدر داماد پشت میله‌های زندان لم داده‌اند و آب خُتک می‌نوشند تا بلکه نفر سوم بیاید و قتل‌ها را به گردن گرفته تا آنها خلاص شوند. حالا بشنوید از مادران محترمه. از آنجا که مادر عروس خانم شش دانگ کارخانه‌اش را هم برای خرید جهیزیه آن‌چنانی درینگ جان به باد فنا داد و همه‌اش رفت که رفت، این روزها منزلی در پایین شهر اجاره کرده و به شغل شریف رخت‌شویی روی آورده است.



مادر آقا داماد که تحمل چنین اوضاعی را نداشت، همان شب سگته کرده و از ناحیه گردن فلج شده و حالا در یکی از اتاق‌های خانه سالمندان روی تخت افتاده است.

صالح بن صالح
مهدی (ع)

نسل نسل طویل و مستقیم
برای خیر مردم

شعبان مبارک باد

